

تاکنون دربارهٔ ملل نواحی دور دست سرزمین‌های خاوری اسلام با همهٔ همبستگی‌ها و رویدادها و پدیده‌های دیرین و گوناگون تاریخی و فرهنگی که سرگذشت این اقوام را با تمدن و تاریخ اسلام پیوند می‌دهد تحقیقاتی چندان ارزنده و شایان انجام نگرفته است و آگاهی‌های ما از هویت این تیره‌ها، شیوه‌های زندگی، محیط اجتماعی، پیشینه‌های نژادی و فرهنگی، و بود و نبود که مظاهر فرهنگ ملی آنان در تلافی با عناصر اسلامی یافته ناقص و اندک است و شناخت و بررسی‌مان از داد و ستدهای معنوی و سنتی که حوزه‌های اسلامی آنان با دیگر ملل مسلمان داشته سخت ناچیز در شمار می‌آید. این کمبودها و کوتاهی‌ها زمینه‌های ارزشمندی از تمدن اسلامی را، از آغاز گسترش این آیین در آن قلمروهای پهناور، در زوایای تاریخ تاریخ فرورده است که روشن کردن آن به ابهام چشم‌انداز این آفاق تیره‌گون، و ره‌جستن بسوی مرزهای ناگشودهٔ این پایگاه‌های خذلان گرفته، در حقیقت در افزودن بر کثرت و تنوع غنای معنوی گنجینهٔ سرشار و گرانقدر میراث تمدن و فرهنگ اسلام است.

دانشمند نامردار استاد زکی ولیدی طوغان، که خود از آن سرزمین‌های دور برخاسته و با زبان آنها زبان گشوده، با آن مایه فرزاندگی و شیفتگی علمی و روح ستایش‌انگیز پژوهندگی و توشه‌گرانبسار خویش از دانش، براستی مرد تمام مرد این تحقیقات و راهی نستوه و پای استوار این راه درشتناک و ناهموار است. استاد طوغان یادداشت‌های فارسی این گفتار را هموار بامتنی از همان به زبان انگلیسی که کاست و قرون‌هائی در آن روا داشته بودند، هنگامی که در آبان ماه امسال به دعوت دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی برای شرکت در مراسم بزرگداشت خواجه رشیدالدین فضل‌الله چند روزی را در تهران بسرآوردند بمن سپردند تا ترجمه و تحریر منقحی از آن فراهم گردد، تحریر حاضر اینک همانست. . .

هیاطله

از

پرفسور زکی ولیدی طوغان

استاد دانشگاه استانبول

تحریر

مظفر بختیار

اخیراً بر اثر تحقیقات دو دانشمند آلمانی W. Tomaschek و F.W.K. Müller ثابت شده است که نام هفتالی‌ها که در تواریخ اسلامی به صورت «هیاطله» (Hayâtile) آمده است بایست «هیاطله» (Habâtile) خوانده شود. کلمه «هیتل» یا «هیطل» را مفرد هیاطله شمرده‌اند، ولی درحقیقت این دو کلمه پیوندی بایکدیگر ندارد. کلمه «هیتل» را به اقتضای وزن در شعر فردوسی^۱ بایست «هیتال» (Hitâl) و «هیتالیان» (Hitâliân) خواند^۲ که نام دو قبیلهٔ تشکیل دهندهٔ جامعهٔ هیاطله است که نشیمن آنان چنانکه در آثار ابو عبدالله محمد کاتب خوارزمی و اسماعیل جوهری فارابی آمده^۳ خرلخ و کنجینه (یا خنجینه در نسخه‌های قدیم صحاح جوهری)^۴ و نام مملکت ایشان طخیرستان (به‌ضم اول و فتح دوم)^۵ بوده است.

نام خرلخ (Xarlix) در آثار ترکی به شکل «قرلی» (Qarlıq)، و در آثار ایرانی «خلخ» (Xallux)، و در آثار چینی Ga-lo-lu، و در آثار تبتی

1 — Marquart, Eranshahr. 59

۲- با مقابلهٔ نسخ قدیم خطی آن آثار در کتابخانه‌های ترکیه و اروپا.

۳- یعنی تخارستان کوچک نه طخارستان به معنی طخارستان علیا.

۴- سوی مرز هیتال کردند روی از اندیشگان خسته و راه جوی زهیتالیان سوی اهواز شد سراسر جهان زو پرآواز شد شاهنامهٔ فردوسی، چاپ کتابفروشی، بروخیم، تهران ۱۳۱۴، ج ۸ ص ۲۲۹۵ و ۲۲۹۷ [م.ب.]

Garlax ، و در آثار هندی Hi-ma-ta-la ضبط شده است.

نام کنجینه (Kenjine) یا «خنجینه» (Xanjine) از واژه‌های ترکی Keng (keñ) Qang و (qañ) مشتق شده است.

از این کلمه با افزودن پسوند صیغه‌های گوناگون جدا می‌گردد: با Çek (= ادات تصغیر): Kenjek (در جوارکاشغر) و Xanjaq (طوایفی در جوار بخارا)؛ با in (پسوند نسبت به نژاد = ethnicum)؛^۴ keñjin و qañgin با li (= پسوند نسبت به قبیله): keñgli و qañgli با ادات er (= پسوند نسبت به قبیله): keñger و qañgar. کلمه qang (qañ) در اوغوزنامه اوغوری به شکل qañga و qañgalig نوشته شده است که با ادات el (= قبیله): keñgel و qañgal و با ادات نسبت l یا lig : qangarlig, keñgerli, keñgerlig, qañgarli. فرمانروایان کابل و کشمیر است. خنجل (Xanjal) و خنغل (Xanghal) به احتمال قوی از این خنکل و خنغل می‌آید. طایفه قانگغال با ترکمن‌ها به آسیای غربی نیز آمده‌اند. قانک (Qañ) و قانگفا (Qaṅga) معنای «گردونه بزرگ» و «عربه با گردونه بزرگ»، qañghal و xangal معنای «گردونه کوچک» و «حلقه» و کلمه «خنغاکش» در مسالک و ممالک ابن‌خردادبه به معنای «عربه‌کش» است. تلفظ خفیف Keñ و غلیظ Qañ در زبان قرغز (بقیه خرنج‌ها) در پامیر محفوظ مانده است. نام قبیله‌ای از ایشان که باید بقایای Keñ باشد هم به صورت Keñdi (یعنی Keñli) و هم Qañdi (یعنی Qañli) قید شده است.^۶ شکل جمع این کلمه با t در دیوان لغات‌الترک محمودکاشغری به شکل «کنکت» و در تواریخ مغول به صورت «کنکت» آمده است.

با اینکه حکمرانان خرنج در شمال، در ناحیه طراز (Talas) و چو (Çu)، و در جنوب در ولایت طخارستان علیا سکنی داشتند، فرماندهان سپاهیان آنها در نواحی نهرها: سرخان دریا (چغان رود)، کافر نهان و وخش (Vaxsh) واقع در طخیرستان (طخارستان

۴- مانند suvarin از suvar ، و argin از argu .

۱۹۲۷، ص ۶۸۹.

6 — N. Aristov, Zametki ob enticeskom sostave tiurkskix plemen, p. 46.

7 — T'ang-hui-yao, chapt. 73, p. 1315.

8 — Marquart, Wehrot und Arang, p. 93; Bosworth and G. Clauson in Journal of the Royal Asiatic Society, April 1965, p. 8.

۹- مانند نسخه فیض‌الله افندی ۲۰۷۷؛ یکی جامع ۱۱۲۲ و ۱۱۲۴.

۱۰- در زبان مغولی و ترکی قدیم اندک تغییری هنگام جمع بستن در پارهای از کلمات پدید می‌آید، مانند: Bayan, Salci, Sagay, Togla, Qiy, Türk که به ترتیب به:

Kirayit, Bayaut, Saljiyut, Saqait Doglat, Qiyat, Türkü جمع بسته شده است.

کوچک)، یعنی در مناطق شمالی آمودریا که عبارت از ولایت ترمذ، چغانیان، واشگرد (فیض‌آباد کنونی در تاجیکستان) و کوه‌های بتم (Buttam) باشد، بسر می‌برده‌اند. منابع چینی نیز تخارستان کوچک را «ایالت خرنج» (Ge-lo-lu chou) خوانده است. البته نسخه‌های مفاتیح‌العلوم خوارزمی که مارکوآرت (Marquart) و بسورت (Bosworth) و ملکه‌الشعراء بهار در این مورد بدانها استناد جسته‌اند^۸ نادرست و سقیم بوده است. عبارت اسماعیل جوهری فارابی مبتنی بر نسخ کهن^۹ چنین است: «المیاطلة جیل من الناس کانت لهم شوکه و کانت لهم بلاد طخیرستان، واتراک خرنج وخنجینه من بقایاهم».

فرمانروائی حکمرانان خرنجی بر منطقه شوغنان (چنانکه از القاب خرنج‌ها: «سوغون» و «شیغین» برمی‌آید)، پامیر و چترال و یارکند راه استیلای آنان را برتبت و کشمیر و ترکستان شرقی هموار ساخت.

قبایل دیگری که در زمره هیاطله بشمار می‌آیند عبارتند از: کمیچی (Kümicı)، غور، خلج (Qalac)، Xalac، ایلاق، قون (خون = Xiyonit) یماک، آرغو و یغما؛ در منطقه تبت بهتاور (بهتاوریان)؛ و در اطراف قوندوز (وروالیز و ولوالیج قدیم) و بلخ «وار» (واریان، یعنی آوار Awar). غوری‌ها در منابع چینی به نام Hua، Ghwar به صفت همجنس Tu-yu-hun به معنای «قون (Qun, Hun) های شرقی» در منطقه کوکونور ذکر شده‌اند. سرکرده ایشان عنوان Yen-tai-zi-li-t'o یعنی هفتالیت داشته است.

نیرومندترین این اقوام همان قبیله خرنج بوده است. در میان خرنج‌ها طایفه‌ای هم به نام «ابدال» (Abdal) یا «یفتل» (Yeftel) بوده است. چینی‌ها خرنج (Ge-lo-lu) را بر خرنج‌های کوهستان تیانشان اطلاق می‌کرده‌اند، و به جای ابدال Ye-ta یا Yep-ta گفته‌اند.

کلمه ابدال با این شکل به زبانهای عربی، یونانی و سریانی هم رفته، و با ادات جمع زبان مغولی و ترکی قدیم = it, at, t شکل تازه‌ای به خود گرفته است^{۱۰}. در آثار سریانی متعلق به سال ۵۵۴م. قبایل هیاطله به نام‌های: ابدال (Abdal)، خولاس (Xulas) و

۵- کویلرمز، نشریات وزارت کشاورزی ترکیه، آنقره.

افتالیت (Eftalit) ضبط شده است. در زبان یونانی نیز مفرد آن به شکل Eptalou (در Periplus Ponti Euxini) و جمع آن به شکل Ephtalitai (در Theophanus Byzantinus) بکار رفته است.

یوان جانغ (Hiu-en-tsiang) جهانگرد چینی، که در سال‌های ۶۳۰-۶۴۵ ه. از سرزمین هیاطله دیدار کرده است، نام ساکنان تخارستان بزرگ را به صورت Hi-ma-ta-lo نوشته است. وی این کلمه را سانسکریت دانسته و به چینی به معنای «مردم دامنه کوه‌های برف‌دار» تفسیر کرده است.^{۱۱} این تفسیر روشنگر آنست که مراد از هیما‌تالا همان خارلخ بوده، زیرا معنای قارلیق نیز به ترکی «ساکنان سرزمین برف‌آکند یا برف‌دار» است.

اطلاعاتی که در متون تاریخی و داستان‌های ایرانی و ترکی درباره خارلخ‌ها و قارلیق‌ها آمده است نشان می‌دهد که این اقوام از سوی غرب تا شیراز^{۱۲}، و از شرق تا Köke-nur در مرز چین، و از جنوب تا ناحیه Swat هندوستان، و از شمال تا کوه‌های آلتانی پراکنده بودند. تاریخ همسایگان آنها خلج‌ها نیز سزاوار بررسی‌های تازه‌ای است. دسته‌های سپاهیان خارلخ و خلج که در مناطق ساوه و قم و جنوب شرقی هندوستان و رود سیحون و طراز بخمدت فرمانروایان کوشان و هفتالی‌ها اشتغال داشتند عامل مهمی در گسترش مذهب بودائی در این مناطق بشمار می‌روند. چنانکه شیف ادریسی (احتمالاً از جیهانی) نقل می‌کند اینان عبادتگاهی نزدیک کوه دمیرناخ (= Temir-rav کنونی) برفراز تپه‌های شمال سیحون داشته‌اند. این معبد در زمان تیمور و منگوقاآن به نام «آق‌سومبه» یعنی «معبد (= stupa) سفید» خوانده می‌شده است که هم‌اکنون نیز به همین نام معروف است.

این دو قبیله، یعنی خارلخ‌ها و خلج‌ها، پس از گرویدن به اسلام در ترویج دین اسلام کوشش فراوان بکار بستند. خارلج‌ها و خلج‌ها بر سرزمین‌های ایرانی هری (Aria)، رخج، زابلستان، تخارستان و بلخ واقع در افغانستان کنونی حکمرانی می‌کرده‌اند. فقیه نامبردار شمس‌الائمه سرخسی بخاری در شرح سیر کبیر و دیگر کتابهای خود از هیاطله در اوایل اسلام (اواخر قرن ۷ و اوایل قرن ۸ م.) به عنوان «فرمانروایان»

و از آن طوایف ایرانی به عنوان «فرمانبرداران» ایشان نام می‌برد.^{۱۳}

برخی از قبایل خارلخ و خلج تا زمان مانیز اصالت زبان خود را حفظ کرده‌اند. زبان تیره‌های مهمی از ایشان (فی‌المثل نواحی ترمذ و چغانیان و بخارا) با زبان تاجیکی، و در مرز هندوستان با پشتو و هندی آمیخته یا حتی در آنها تحلیل رفته است.

در متون تاریخی چین از سلاطین قبل از اسلام چغانیان به نام «ترک» (تو-کیو) سخن رفته و آنها را هفت قبیله بر شمرده‌اند. بطوری که از کتیبه‌ای سفیدی که به دستور توران‌تاش فرمانروای چغانیان و نماینده او پورجاتاق در سمرقند که بر دیوار سرای حکمران سفدکنده شده، و در سال ۱۹۶۵ هنگام حفاری خرابه‌های افراسیاب سمرقند به دست آمده است، برمی‌آید نسبت سلاطین چغانیان به قبیله «خون» می‌پیوندد. شاید مراد از این «خون» نماینده خاندان «تو-کیو» باشد که جغوه‌های خارلخ تابع ایشان بوده‌اند. از منابع اسلامی چنین استنباط می‌شود که سپاهیان این سلاطین متشکل از قبایل کنجینه و کمیچی بوده است.

به روایت یوان جانغ خارلیخ‌ها بی‌دین یعنی شامانی بوده‌اند، اما فرمانروایانشان نسبت به مذهب بودائی تعصب می‌ورزیده‌اند. اینان تا اوایل قرن نهم در حوضه وختس پیرو این دین بودند و در سال ۸۱۰ م. عده‌ای از ترکان خلجی در محلی به نام «کولنک» (Külen) در اطراف واشگرد (فیض‌آباد کنونی) نزدیک چغانیان، که امروزه نیز خارلخ (قارلیق)‌ها در همانجا زندگی می‌کنند، صوفی معروف شقیق بلخی راکشته‌اند و هم‌اکنون نیز تربیت او زیارتگاه خارلخ‌هاست. از این واقعه عمرالنسفی در کتاب القند فی معرفة علماء سمرقند^{۱۴} یاد می‌کند. وی از خارلخ‌ها (الترك الخلخية) وهم یعبدون الاصنام) وهم موفق‌الدین المقدسی در کتاب التوابعین^{۱۵} از خلوخ‌ها (خرج الی بلاد الترك الی قوم یقال لهم الخلوخية یعبدون الاصنام) به نحوی گفتگو کرده‌اند که نشان می‌دهد اینان پیرو دین بودا و دارای بتخانه و رهبان بوده‌اند: «فدخل شقیق الی بیت اصنامهم وعالمهم قد حلق رأسه ولحیته ولبس ثياباً حمراً ارجوانياً».

در قرن دهم ابن حوقل و طبری و برخی از مؤلفان

11 — Kazuo Enoki, On the Nationality of the Ephthalites in the Memoirs of the Toyo-Bunko, N. 18, 1959, p. 5-6, 57.

۱۲- ر.ک. سمعانی زیر کلمه «جغوی».
وهم صدروا مملوکین لهم یبیعون منهم ماشاؤوا. فاذا اسلم اهل الترك اسلم اهل البلد معهم فهم عبید لهم یبیعون بهم ما شاؤوا. در به دست آوردن فقرات منقول از شمس سرخسی سپاسگزار استاد محمدحمیدالله هستیم.

۱۳- چاپ دمشق، ص ۱۵۵

۱۴- نسخه ینی جامع.

دیگر از طایفه خلیج غیر مسلمان که در اطراف کابل سکونت داشته‌اند به‌عنوان «الترك الكابلی» یاد می‌کنند. لقب فرمانروایان اینان «خنجل» بوده است. چهار مصراع شعر دربارهٔ محاربهٔ بوداییان کابل و غزنین با مسلمانان در تاریخ غزنه تألیف فقیه حسن الصغانی، که به‌وسیلهٔ آقای عبدالحی حبیبی انتشار یافته، آمده است. از پاره‌ای از کلمات این اشعار (مانند «سالام» و «اغلوم») معلوم گردید که زبان فرمانروای کابل-سرایندهٔ این شعر-ترکی بوده است. صغانی این شعر را به زبان خلیجی (بلسان الخلیجیة) دانسته است و ممکن است که اصل آن مانند کتیبه‌های تخاری با الفبای یونانی نوشته شده بوده است.

کاملترین معلومات را در بارهٔ هیاطله می‌توان از آثار مسعودی به‌دست آورد. وی از فتوحات آنان در ایران و حکومتی که در سال ۷۶۵ م. در ترکستان تشکیل داده بودند آگاهی‌های سودمند می‌دهد. مسعودی از قومی به‌نام هیاطله تنها در صغد، بین سمرقند و بخارا (در کشانیه)، یاد کرده است. احتمال دارد که آنان خرنج‌ها و قایب‌های بخارا بوده‌اند، چنانکه در زمان مانیز در یک نقشهٔ نظامی روسی از ۳۲ قریه به‌اسم خلخ و خلخان نام برده شده است. در زمان قاراخانی‌ها در آنجا یک «خرنج اوردو» بوده است که سکه‌هایی نیز زده‌اند. مسعودی در موارد دیگر تنها از خرنج‌ها سخن داشته و با آنان یک قبیلهٔ دیگر ترک به‌نام «الیدیة» (Yedi) نیز ذکر کرده است. یعنی مسعودی هم مانند مقدسی و یا قوت ۱۶ نام هیاطل را در مورد ساکنان ماوراءالنهر بکار می‌برد که بیشترین آنها در آن روزگار در میان سفدی‌ها و تخاری‌ها ایرانی زبان شده بوده‌اند. مقصود مقدسی از عبارت «السنه هیاطل» زبان فارسی ماوراءالنهر است. «الیدیة» که مسعودی آنها و خرنج‌ها را با یکدیگر ذکر می‌کند ممکن است که نوادهٔ اصلی افتال و ابدال و یفتل بوده باشند. از اینان در منابع چینی به‌نام Ita, Eta, Eda همراه با خرنج‌ها در حوادث سال ۶۷۳ همچنین ۷۶۳ م. ۱۷ نام رفته است که در آن زمان هر دو قبیله در شمال قانصو و لیالغ‌چاو و کوه‌های آلاشان یک ولایت مستقل (به ترکی tutuq) تشکیل داده و تابع حکومت «نه‌اویغور»

بودند. این قبیلهٔ یدی غالباً عنصر اصلی «هیتل»، Hitaliân فردوسی) بوده است. مولف حدود العالم از سه قبیلهٔ خرنج به‌نام در حوضهٔ چو، و هفت قبیلهٔ خرنج بدون برشمردن نام آنها در «اوزون‌عارج» واقع در همین حوضه سخن گفته است. چینیان نیز در تخارستان بزرگ از سه قبیله به‌نام، و در خاور «درآهین» (= در بند ترمذ) بدون ذکر نام از هفت قبیلهٔ دیگر گفتگو کرده‌اند. ۱۸ خاقان تو-کیو نیز پس از استیلای سر تخارستان به‌ماکاربوس امپراطور بیزانس خبر داده که هفت قبیله را در زیر فرمان خود آورده است. ۱۹ و بدین جهت حکمدار هفت اقلیم شده است. شرف‌الزمان مروزی از سه قبیلهٔ خرنج یاد کرده است که سه‌تای آنها را «جکیه»، و سه‌تای دیگر را «هیاطلیه» و بقیه (یلاق = ایلاق، کودرکین و تخسی) را جداگانه ذکر کرده است. گردیزی از خرنج‌های تخارستان به‌عنوان «هیاطلان تخارستان» نام برده ۲۰ که با خرنج‌های حوضهٔ چو و طراز در زمان خاقان ترکش (نیمهٔ اول قرن ۸ م.) روابط خویشاوندی و مناسبات دوستانه داشتند و در سیاست با یکدیگر همداستان بوده‌اند. تشکیلات هفت قبیله (یدی‌اوروغ) در میان ترکان از دیرباز وجود داشته است. «ییتی‌اوروغ» (جامعهٔ بزرگ) امروز در قبیلهٔ آرغین قزاقستان هم معروف است. ۲۱ هستهٔ اصلی خرنج‌ها را چینیان «سه‌قبیله» نامیده‌اند و به‌نام‌های آنان تصریح کرده‌اند. ۲۲ قبیلهٔ «یدی» (هیتال‌ها) و سه‌قبیلهٔ خرنج بدون شک در اطراف ترمذ و چغانیان نفوس بسیاری داشتند. بلاذری از آنان به‌عنوان «اتراک» و «هیاطله ترمذ» یاد می‌کند. ۲۳ مقدسی ۲۴ شانزده هزار قریه ترک‌نشین کمیجی و کنجینه بر می‌شمارد، این رقم نشان می‌دهد که هیاطله متهمان او روستا نشین بوده‌اند. مولف حدود العالم از بادیه‌نشینان این دو قبیله با کلمهٔ «اندک» نام می‌برد. معلوم می‌گردد که ترکان کنجینه داخل در جامعهٔ هفت قبیله بوده‌اند. ممکن است جامعهٔ هفتالی‌ها که در شرق نام ترکی «یدی» داشته‌اند در تخارستان به Yeti-el، «یدی‌ایل» و «هیتال» و از طرف ایرانیان به «هفت‌ایل» نامیده شده باشند. همانند قبیلهٔ «سکز» متشکل از

۱۶ - در کلمهٔ «ختل».

17 — Tang-hui-yao, ch. 73, p. 1315, ch. 100, p. 1787; Yu. Zuev in "Trudy Instituta Isto rii, arxeologiyi i etnografiyi, Kazarskoy Akademiyi Nauk, tom. VIII, Alma-ata, 1960, p. 96, 105, 120.

18 — Bicurin, *Sobranje svedeniyi*, II, 1950, p. 317-18.

19 — H. Heissig in *Byzantion*, XXIII, 1954, p. 323-

325.

20 — Barthold, *Otcet*, p. 85.

21 — Aristov, *Zametki ob eth. sostave tiurkskix plemen*, p. 394.

22 — E. Chavannes, *Documents sur les Tou-kiue Occidentaux*, 85.

ترکان ایلاق و شاش زبان فارسی را خوب می‌دانستند. عوفی از شاعران فارسی گوی ایلاق «ترکشی ایلاقی» را نام برده است. برخی از دانشمندان و سخنوران ایلاق نیز در چغانیان نزد آل محتاج بسر می‌بردند که یکی از آنان منجیک ترمذی بوده است.

امرای چغانیان، ترمذ، اسروشنه، ایلاق و شاش همه از هیتالان خرلخ و خلج بوده‌اند. برخی از آل محتاج نیز بر شاش فرمانروائی داشتند. در آخر کتاب التصریف^{۲۶} تاریخ اتمام کتابت آن چنین نوشته شده است: «فرغ... فی ولایة الامیر ابی محمد نوح بن نصر مولی امیرالمومنین سنة ثمان وثلثین وثلثمائة وکان الوالی بالشاش ابوالعباس ابن ابی بکر بن محتاج مولی امیرالمومنین». اخشیدهای اسروشنه نیز ایلاق را یکی از مناطق فرمانروائی خود دانسته‌اند. قارابقرا (خراخرا: مقدسی) معاصر فضل برمکی بنا بر روایت طبری^{۲۷} در یکانکت واقع در بالای ایلاق و شاش در گذشته و به روایت مقدسی^{۲۸} رباط و مزار او نیز در آنجا بوده است. خلیل بن احمد در کتاب العین^{۲۹} گوید که هیطل و هیاطله نژادی از ترک و هنداند: «الهیطل و الهیاطلة جنس من الترك والهند». محمود کاشغری نیز در باره طایفه کنجاک نوشته است که ایشان از هند آمده‌اند، از اینرو شیوه سخن گفتن آنها به ترکی زشت و نادلپسند است. شمشیر هندی هم در میان خزرها و روس‌ها به نام «خارالوغ» مشهور بوده است^{۳۰}. القاب «جابغو» و «شاده» و «شاتو»^{۳۱} نیز در آسیای مرکزی به وسیله خرلخ‌ها انتشار یافته است. بنیاد کلمه شاد بدون تردید هندی است، کلمه «سارت» به معنای تاجر نیز هندی است، کلیه اصطلاحات دینی بودائی در ترکستان توسط خرلخ‌ها زبانزد گشته است. در دوره سامانی نیز قرآن مجید به ترکی (به لهجه آرغو خرلخی و اسبیجایی) ترجمه شده بود^{۳۲}.

جهانگرد چینی صونگیو (Soung-you) هنگام عبور از ممالک افتالیت در سال ۵۱۷ اقوام فرمانروای آنجا را به نام «تیه-له» (Tieh lo) خوانده و گفته است که از سوی شرق تاختن، از غرب تا حدود ایران و از شمال تا تکین در قلمرو فرمانروائی آنان بوده است.

هشت قبیله (سکزاوغوز) که در میان مغولان به نام مغولی «نایمان» شهرت یافتند و هنوز هم همین نام را دارند. فقط پنج نفر ایلچی او یغورها که در قرن ۸م. در پایتخت ثبت بوده‌اند در یک عهدنامه که از لحاظ نژادشناسی اقوام آسیای مرکزی بسیار مهم است در میان این قبائل همراه باقرغابور (= قارلیق) یک قبیله دیگر بنام Habedal هم ذکر کرده‌اند.

از سه قبیله خرلخ در ترکستان، ایلاقیان در تخارستان کوچک و بزرگ سکنی داشتند و به روایت گردیزی ایلاقی‌ها در اردوی امیر چغانیان خدمت می‌کردند. یکی از فضلالی قرن یازدهم عبدالکافی^{۲۴} الزوزنی در مجموعه اشعار عربی اهل خراسان به نام «حماسة الظرفاء» دو بیت از شاعر همروزگار خود علی بن محمد الایلاقی را که به شکایتگری از امیری ستمگر سروده نقل کرده است:

ما زال بی صوت دندان یورقنی

والقوم من بین مجلود و محبوس

حتى تمنیت انی من مخالفة

بکابلستان حولافی است جاموس
این علی ایلاقی ظاهراً اهل کابل بوده است. قبیله ایلاق (در طبایع الحيوان مروزی: «بلاق» و «ایلاق») با خرلخ‌های دیگر از ترکستان به تخارستان آمده‌اند. قسمتی از آنها در اوایل اسلام در ناحیه تاجیکستان کنونی در جوار واشگرد (= فیض آباد) با خرلخ‌ها سکنی داشته‌اند. در تخارستان بزرگ نیز کوه‌های شرقی هندوکش را «کوه ایلاق» نامیده بودند در حکایات مربوط به پیش از اسلام که در داستان سمک عیار آمده است دلاوری به نام «ایلاق» (یا عیلاق) در جبال غور در زمره امیران و عیاران غور ذکر شده است. در یک کتاب جغرافی عربی بی‌نام که در کتابخانه شهر انیون قره حصار^{۲۵} موجود است اطلاعات دقیقی در باره هیاطله ایلاق داده شده است: «ارض ایلاق وهی ارض الهیاطلة (هكذا بالباء) وهی اقلیم واسع من ارض الجبال وبلاد الاتراك، و به مدن كثيرة وترى عامرة [منها] توکت (توکت) وهی مجاور اقلیم الناس (الشاش)».

۲۴- این نام ممکن است مناسبتی با Abdal-Kan داشته باشد.

۲۶- نسخه شپید علی شماره ۲۵۵۲.

۲۸- ص ۲۷۴.

۲۵- شماره ۷۳.

۲۷- ج ۳ ص ۶۳۱.

۲۹- نسخه برلین ص ۲۹۴.

30 — Z. V. Togan, Die Schwerter der Germanen nach den islamischen Quellen, in Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft, 1936.

۳۱- Zuyev در مقاله مذکور در حاشیه ۱۷ همین گفتار.

32 — Z. V. Togan, The Earliest Translation of the Qur'an into Turkish, in Islam etnik leri Enstitüsü Dergisi, mm IV, Istanbul, 1964, p. 13-17.

چو است، با توجه به افادات صونگیو معلوم می‌گردد که اقوام یوغور (غور) تشکیل‌دهنده جامعه هفتالیته‌ها بوده‌اند که در منابع اسلامی به‌عنوان «یوغورزادگان» از آنان نام رفته است.

تیه‌له نام اقوام یوغور و قبچاق (قائگلی و قون) است. قارلیق و خلج نیز در زمره آنان بشمار می‌آمده‌اند. تکین (Tek-kin) عنوان شاهزادگان قارلیق و خلج بوده است و مقصود جهانگرد مذکور از قارلیق‌ها طالاس و



شروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز ملی جامع علوم انسانی

33 — Hieu-en-tsiang Ricords, Preface of Beal, p. XCI; Marquart, Eranshahr, p. 216.

34 — Bartold, turkistan down to the Mongol Invasion, p. 165.